

تاریخ: ۲۳ مهر ماه ۱۳۹۳  
 مصادف با: ۲۰ ذی الحجة ۱۴۳۵  
 جلسه: ۱۹

موضوع کلی: مشتق  
 موضوع جزئی: امر پنجم - معنای حال  
 سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### جمع بندی مباحث

پس از بیان امر چهارم از اموری که محقق خراسانی در کفایة الاصول فرمودند، مطلبی از مباحث گذشته باقیمانده که لازم است مورد بررسی قرار گیرد؛ ما تا اینجا به اموری پیرامون مشتق پرداختیم؛ اولاً مشتق را تعریف کردیم و گفتیم مشتق در محل نزاع به چه معناست. اشاره شد که مشتق مورد بحث دو رکن اساسی دارد یکی اینکه قابل حمل بر ذات باشد و دیگر اینکه ذات بعد از انقضاء تلبس باقی بماند بر این اساس بعضی از جوامد در محل بحث ما داخل شدند و بعضی از مشتقات نحوی از محل بحث شدند. اسم فاعل که قدر متیقن از محل نزاع بود، در مورد اسم زمان اشکالی مطرح بود که به این اشکال پاسخ‌هایی داده شد و نتیجه این شد که هیچ کدام از این پاسخ‌ها نمی‌تواند مشکله اسم زمان را حل کند لذا ما ملتزم شدیم به اینکه اسم زمان از محل بحث خارج است. در مورد اسم آلت و اسم مکان شبهاتی مطرح بود که پاسخ دادیم. اما در مورد مصادر گفتیم علت خروج مصادر از محل نزاع چیست و افعال با اینکه مشتق نحوی محسوب می‌شوند از محل نزاع خارج هستند. صاحب فصول در مورد اسم مفعول هم مثل بقیه مشتقات قائل شد که از محل نزاع خارج است چون صاحب فصول فقط نزاع را خصوص اسم فاعل پذیرفته است.

### کلام محقق نائینی درباره اسم مفعول

محقق نائینی معتقد است اسم مفعول هم از محل نزاع خارج است. ایشان دخول اسم مفعول در محل نزاع را محال می‌داند؛ صاحب فصول قائل به استحاله نبود اما محقق نائینی معتقد است که این مطلب در مورد اسم مفعول محال است؛ چرا که اسم مفعول یک خصوصیت و ویژگی دارد که اساساً انقضاء مبدأ در آن تصور نمی‌شود.

توضیح مطلب این است: اگر یک چیزی وقع علیه الفعل؛ کسی بر او فعلی واقع بشود، این دیگر قابل تغییر و تبدیل نیست. مفعول یعنی من وقع علیه الفعل، اگر کسی فعلی بر او واقع بشود این به هیچ وجه قابل جدا شدن از این حیث و خصوصیت نیست. اگر عمر روز گذشته توسط زید کتک خورده باشد، عمر می‌شود "من وقع علیه الضرب" این حیث و خصوصیت وقوع ضرب علی عمر تا ابد قابل تغییر نیست. اصلاً انقضاء تلبس در مفعول معنا ندارد چون وقوع الفعل علی شخص به عنوان مفعول، قابل تغییر عمّا هو علیه نیست. اگر بخواهیم این حیث را از آن جدا کنیم و بگوییم زمانی پیش خواهد آمد که من وقع علیه الفعل (الضرب طبق مثال) نباشد، انقلاب می‌شود و انقلاب هم محال است؛ یک واقعیتی که تحقق پیدا کرده لا ینقلب عمّا هو علیه، انقلاب در چیزی که واقع شده و گذشته ممتنع است. آیا ما می‌توانیم تصویر کنیم عمر را که از این

حیث وقوع الضرب علیه منقضى بشود یعنی یک زمانی باشد که این حیث وقوع الفعل علیه در عمر نباشد؟ نمی‌توان این وقوع فعل را از او برداشت.

پس اگر بخواهیم تصویر کنیم انقضاء تلبس عمر به مبدأ ضرب را به عنوان مضروب بودن، این یعنی انقلاب و انقلاب هم ممتنع و محال است لذا ایشان معتقد است اسم مفعول از دائره نزاع در باب مشتق خارج است.<sup>۱</sup>

### بررسی کلام محقق نائینی

آیا این سخن محقق نائینی صحیح است؟ اشکالی که اینجا به ذهن خطور می‌کند این است که این مسئله در مورد اسم فاعل نیز وجود دارد؛ این اشکال بدیهی است و به ذهن هر کسی می‌آید. همان گونه که محقق خوئی هم این اشکال را به آقای نائینی ایراد کرده‌اند که ضرب به عنوانی فعلی که در خارج تحقق پیدا می‌کند، دارای دو حیث می‌باشد: یک حیث صدوری دارد و یک حیث وقوعی (یک اضافه صدوری دارد و یک اضافه وقوعی) اضافه صدوری، اضافه فعل به فاعل است یعنی این فعل از کسی صادر شده مانند "زید صدر عنه الضرب" و یک اضافه وقوعی هم دارد چون این ضرب بر کسی واقع شده. هیچ یک از این دو اضافه قابل تغییر نیست. اگر در مورد مفعول ادعا می‌شود که الشیء لا ینقلب عمّا هو علیه، در مورد فاعل هم همین گونه است؛ اگر زید سال گذشته عمر را کتک زده یعنی صدر عنه الضرب آیا ما می‌توانیم این صدور الضرب عنه را سلب بکنیم؟ زید هم به یک معنا انقضاء تلبس به ضرب از او متصور نیست. چگونه در مورد مفعول (عمر) می‌گویید وقوع الضرب علیه قابل تغییر نیست و اگر بخواهد تغییر کند یعنی انقلاب واقعیت عمّا هو علیه و این محال و ممتنع است؟ این در مورد فاعل هم وجود دارد. پس حیث صدوری فعل از ناحیه فاعل مثل حیث وقوعی لا ینقلب عمّا هو علیه، بنابراین این امتناع در مورد فاعل هم وجود دارد و از این جهت هیچ فرقی بین اسم فاعل و اسم مفعول نیست. لذا به نظر می‌رسد سخن محقق نائینی هم مانند سخن صاحب فصول مردود است و اسم مفعول هم داخل در محل نزاع است.

### امر پنجم: معنای حال

تا اینجا تعریف مشتق، محل نزاع در باب مشتق و اختلاف مشتقات معلوم شد. مطلب دیگری که باقیمانده و در عنوان محل نزاع اخذ شده، این کلمه «حال» است؛ عنوان بحث این بود: «هل المشتق حقیقة فی خصوص ما تلبس بالمبدأ فی الحال أو فی الاعم» آیا مشتق حقیقت در خصوص متلبس بالمبدأ فی الحال است یا اعم از متلبس بالمبدأ فی الحال و المنقضى عنه التلبس؟ در اینجا مشتق، مبدأ و اختلاف مشتق هم معلوم گردید اما این کلمه «فی الحال» به چه معناست؟ یک مطلبی را مرحوم محقق خراسانی اینجا فرمودند که مورد اشکال واقع شده و تقریباً از عبارات مشکل کفایة الاصول است. این بحث فی نفسه بحث مهمی نیست و ثمره عملیه بر آن مترتب نیست ولی چون یکی از بحث‌های مشکل در کفایة الاصول از نظر عبارت می‌باشد، لازم است عبارت محقق خراسانی مطرح و معلوم شود منظور از این عبارت چیست و بعد اشکالاتی که در این مقام گفته شده بررسی گردد.

اما فعلاً اطلاقات «حال» را بیان کنیم تا بعد به عبارت محقق خراسانی صاحب کفایة الاصول برسیم:

۱. اجود التقريرات، ج ۱، ص ۸۴-۸۳.

## احتمالات سه گانه در مورد «حال»

در مورد کلمه «حال» چند احتمال وجود دارد:

### احتمال اول

یکی اینکه منظور از «حال» حال نطق باشد؛ حال نطق یعنی حالی که شخص در حال تکلم است (زمان حال، الآن).

### احتمال دوم

گاهی حال اطلاق می‌شود لکن مراد حال جری، نسبت و حال اطلاق است؛ حال جری و نسبت یعنی آن حالی که متکلم به ذات اتصاف را نسبت داده؛ آن زمانی که اتصاف ذات به آن مبدأ را بیان می‌کند. حال نسبت ممکن است گاهی با حال نطق متحد باشد و گاهی ممکن است از هم متفرق و جدا باشد؛ گمان نشود که این دو حال همیشه از هم جدا هستند.

مثال اتحاد: وقتی گفته می‌شود زید ضاربُ الآن؛ حال نطق الآن است و حال نسبت و اطلاق هم الآن است چون الآن ضرب را به زید نسبت می‌دهم. اگر گفتم کان زید ضارباً أمسِ أو سیکون زید ضارباً غداً در اینجا حال نطق الآن است ولی حال نسبت گذشته و آینده است. پس حال نسبت در این مثال‌ها با حال نطق جداست.

### احتمال سوم

اطلاق دیگر حال، حال تلبس است؛ حال تلبس یعنی آن زمان و حالی که ضرب از زید صادر شده؛ حال تلبس ذات به مبدأ. این ممکن است همین الآن باشد و این وقتی است که ضرب فعلی صورت می‌گیرد و ممکن است در گذشته باشد و ممکن است در آینده باشد.

پس ما یک حال نطق، یک حال نسبت یا جری و یک حال تلبس داریم این سه حال گاهی با هم یکی هستند و گاهی با هم فرق می‌کنند؛ ممکن است اساساً حال تلبس غیر از آن دو حال دیگر باشد مثلاً حال تلبس ذات به مبدأ دو ماه پیش باشد اما حال نسبت و اطلاق یک ماه پیش باشد و حال نطق الآن باشد؛ گاهی این سه زمان از یکدیگر جدا می‌شوند و گاهی این سه حال بر هم منطبق می‌شوند و گاهی دو حال از این سه حال بر هم منطبق می‌شوند.

فقط اجمالاً باید دانست که از این کلمه فی الحال در عنوان مسئله سه معنا ممکن است اراده شده باشد؛ آنچه مهم است این است که منظور از «فی الحال» در محل بحث در عنوان مسئله که «هل المشتق حقيقة في خصوص ما تلبس بالمبدأ في الحال أو في الاعم» کدامیک از این سه استعمال است؟ آیا منظور حال نطق است یا حال نسبت و جری و اطلاق است یا منظور حال تلبس است؟ لذا اینجا عبارت پیچیده است و به همین خاطر اختلاف پیش آمده است.

**بحث جلسه آینده:** البته در اینکه منظور حال نطق نیست، معلوم است ولی دو حال دیگر باقی می‌ماند؛ آیا منظور حال تلبس است یا حال نسبت است؟ مراجعه‌ای داشته باشید و ببینید که مراد و منظور ایشان کدام حال است.

## اساس عقل

پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الدِّينِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ وَاصْطِنَاعُ الْخَيْرِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ»<sup>۱</sup>  
رسول خدا (ص) می‌فرماید: رأس، سر و اساس عقل بعد از دینداری دو چیز است:

۱. الإمامة و التبصرة من الحيرة، المقدمة، ص ۳۷؛ صحيفة الإمام الرضا عليه السلام، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۱، حدیث ۴۴؛ رواه الشيخ الصدوق في عيون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۵، حدیث ۷۷؛ و ابن زهرة في الاربعين الحدیث الرابع.

۱- «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ»؛ محبت و خیرخواهی و دوست داشتن مردم. تودد نسبت به مردم.

۲- «اصْطِنَاعُ الْخَيْرِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ»؛ خوبی کردن، خیر خواهی کردن نسبت به همه از نیکوکار و غیر نیکوکار.

این خیلی مهم است که همان عقلی که انسان را دیندار می‌کند، همان حکم می‌کند به «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ وَ اصْطِنَاعُ الْخَيْرِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ»؛ دینداری نشانه عقل است؛ کسی که دیندار است معلوم است که عاقل است زیرا چنانچه در روایات هم آمده «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»<sup>۱</sup> آن عقل واقعی و حقیقی نه این عقل محاسبه‌گر سیاست باز معاویه‌ای و عمر عاصی است که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: اگر من بخواهم مانند اینها عمل بکنم عقل من از این جهت بیشتر است. ولی این عقل، عقل حقیقی و واقعی و آن عقلی که خدا با آن عبادت می‌شود نیست.

پس اولاً دینداری خودش یک نشانه مهمی برای عقل می‌باشد ولی این کافی نیست؛ کسی که دیندار است اگر بخواهد دینداریش را تکمیل کند و بخواهد گام بعدی را بردارد، گام بعدی که عقل او را به سوی آن راهنمایی می‌کند «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ».

وجود خود پیامبر اکرم (ص) پر بود از «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ» کسی که مردم را دوست می‌داشت و از صمیم قلب به مردم محبت داشت از جنس محبت پدر به فرزند؛ چطور کسی می‌تواند پدر باشد ولی تودد به فرزند نداشته باشد! کسی پدر باشد ولی اصطناع الخیر نداشته باشد. اگر فرزندش به بیراهه می‌رود و منحرف می‌شود و خطا می‌کند چگونه دچار غم و غصه می‌شود، پیامبر (ص) نسبت به امتش چنین حالتی را داشت و هیچ‌گاه خودش را در مقابل مردم و حتی معارضینش نمی‌دید و نسبت به آنها دل سوز و نگران بود. این خصوصیت رحمت للعالمین است که نسبت به بر و فاجر خیر می‌خواست و اسباب خیر فراهم می‌کرد.

اصطناع الخیر نسبت به بر با اصطناع الخیر نسبت به فاجر فرق می‌کند؛ کسی که فاجر است بیشتر نیازمند اصطناع الخیر است؛ انسان حتی تا آخرین لحظات باید این اصطناع خیر را داشته باشد. پیامبر (ص) این دو امر را بعد از دین رأس عقل دانسته است.

ما باید ببینیم آیا واقعاً از این روحیه برخورداریم؟ مخصوصاً در شرایط حاضر که انواع زمینه‌ها برای گریز از دین و عقاید ناب فراهم شده و تبلیغات سوء زیاد شده روحانیت خیلی نیازمند این رأس عقل است (التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ وَ الاصْطِنَاعُ الْخَيْرِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ) اگر دوست داشتن و تودد به مردم قلبی باشد آنگاه خواهید دید که چگونه نسبت به مشکلات و گرفتاری‌ها (اعم از رفتاری، عقیدتی، زندگی) مردم و سایرین نگران خواهید بود مثل پدر نسبت به فرزند.

کسی نباید فکر کند که خیر او فقط باید شامل کسانی شود که او را احاطه کرده‌اند و غیر متدینین را از دایره محبت و دلسوزی خودش خارج می‌کند؛ باید با عمل، مهربانی، ادب، رفتار و کمک او را جذب کرد. گاهی دیده می‌شود که بعضاً برخی با کسانی که مقداری کمی با ما تفاوت دارند به گونه دیگری رفتار می‌کنند. واقعاً چطور فکر می‌کنیم، قضاوت می‌کنیم این رفتارها است که دل‌ها را از کینه و نفرت انباشته می‌کند. بعضی از ما حاضر نیستیم سلام یکدیگر را پاسخ دهیم. آیا این

۱. هداية الأئمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، ج ۱، ص ۴.

سیره و منش نبوی (ص) و روش علوی (ع) می‌باشد؟ در حالی که ما مشترکات زیادی داریم از دین و لباس و عقیده و امثال اینها؛ آیا واقعاً انسان باید این گونه باشد؟ اختلافات وجود دارد اما در عین حال باید انسان‌ها با یکدیگر دوست و رفیق و مهربان باشند.

کسانی که تودّد الی الناس و اصطناع الخیر الی کل برّ و فاجر ندارند بنابر گفته پیامبر (ص) از این رأس العقل محروم هستند. خداوند إن شاء الله عقل ما را بیشتر کند.

«الحمد لله رب العالمین»